

مطالعات بین‌المللی از منظر سنت اثباتی و فرااثباتی در روابط بین‌الملل

حسن عیوض زاده*

چکیده:

مطالعات روابط بین‌الملل از منظر معرفت‌شناسی تحت تسلط دو سنت معرفت‌شناختی است. معرفت‌شناسی اثباتی و معرفت‌شناسی فرااثباتی اینکه هدف از پژوهش، و مطالعه روابط بین‌الملل چیست؟ پرسشی است که در این مقاله مورد بحث قرار می‌گیرد. با این فرض که هدف تحت‌تأثیر موضع معرفت‌شناختی است که پژوهشگر اتخاذ می‌کند. در مطالعات روابط بین‌الملل اگر پژوهشگر در چارچوب معرفت‌شناسی اثباتی قرار گیرد هدف او مهار پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی خواهد بود حال اگر پژوهشگر در چارچوب معرفت‌شناسی فرااثباتی قرار گیرد هدف از مطالعه و پژوهش صرفاً فهم و رهایی پدیده‌های بین‌المللی خواهد بود. منطق تحلیلی حاکم بر این پژوهش دیالکتیک است، یعنی به یاری اندیشه دیالکتیک ابتدا به تحلیل و بررسی سنت معرفت‌شناختی مسلط یعنی اثباتی‌گرایی می‌پردازیم و هدف مطالعات بین‌المللی را از منظر این معرفت‌شناسی بررسی می‌کنیم. سپس سنت معرفت‌شناختی مخالف یعنی فرااثبات‌گرایی را بررسی و هدف مطالعات بین‌الملل از این منظر مورد بحث قرار می‌دهیم.

واژگان کلیدی: اثبات‌گرایی، فرااثبات‌گرایی، دیالکتیک، پیش‌بینی، فهم، رهایی.

*عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زنجان، گروه علوم سیاسی و روابط‌الملل، زنجان، ایران

مقدمه:

در این مقاله به یاری اندیشه دیالکتیک ابتدا به تحلیل و بررسی سنت معرفت شناختی مسلط یعنی اثبات گرایی می پردازیم و هدف مطالعات بین المللی را از منظر این معرفت شناسی بررسی می کنیم. سپس سنت معرفت شناختی مخالف یعنی فرا اثبات گرایی را بررسی و هدف مطالعات بین المللی از منظر این الگوی معرفتی می کاویم. اما قبل از هر چیز مروری بر اندیشه دیالکتیک ضروری است.

دیالکتیک به مانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی از تعریف و معنای روشن و صریحی برخوردار نیست. این از صفات ذاتی علوم اجتماعی است که به محض طرح مفهومی در ذهن، این پرسش بلافاصله و به طور خودکار مطرح می گردد که مفهوم مذکور از منظر و افق فکری کدام مکتب، پارادایم، اندیشه ورز و حتی کدام جامعه مورد ملاحظه است. به نظر می رسد که اجماع نظری راجع به تعاریف و معانی مفاهیم علوم اجتماعی وجود نداشته باشد. مفاهیم علوم اجتماعی که در صدد روشن ساختن تجربه های عینی و ملموس هستند خود بیشتر دچار تیرگی و ابهام می گردند. (Bartelson, 2000:181) آنها مانند اسفنج هایی هستند که معانی، تعابیر و تفاسیر متعدد و بعضاً متناقضی را به خود جذب می کنند و همین امر بر ابهام آنها می افزاید. (Ibid: 181-182) این معضل در مورد مفهوم دیالکتیک نیز صادق است. در پس مفهوم دیالکتیک اندیشمندان و فلاسفه ای صف آراییی کرده اند که هر کدام از آنها متأثر از یکدیگر فهم و استنباط خویش را از این مفهوم عرضه داشته اند. (گوریچ، 1351) در اینجا آن مفهومی از دیالکتیک مد نظر است که بیشتر وجه ذهنی دارد. یعنی به عبارت دیگر، محل عارض شدن و حادث شدن دیالکتیک ذهن و

ذهنیت است. به این دلیل که مقاله کنکاشی در حوزه معرفت‌شناسی است که این حوزه به قلمرو ذهن و ذهنیت تعلق دارد. این ذهن به معنای مطلق آن است به معنای ذهن‌های تک‌تک انسان‌ها نیست (مگی، 1377: 114-115) مطابق اندیشه دیالکتیک تنها هنگامی می‌توانیم چیزی را تصور کنیم که آن را با یک شیء دیگر در نظر آوریم و مشابهات و اختلافات آن را بدانیم یعنی اگر هر تصویری داشته باشیم، بدون وجود نسبت و مقایسه‌ای بی‌معنی خواهد بود. اما از میان دو نسبت تشابه و تخالف، دومی از همه عام‌تر است. یعنی نسبت تقابل و تضاد از عمومیت بیشتری برخوردار است. به عبارت دیگر بسط و تکامل هر حقیقتی عبارتست از موضوع و ضد آن و ترکیب آن دو، نه تنها اندیشه و فکر تابع این سیر عقلی یا حرکت دیالکتیکی است، بلکه اشیاء دیگر نیز تابع این سیر است. هر وضع و امری مستلزم یک نقیض و ضدی است که دگرگونی نهایتاً آن دو را آشتی داده و به وحدت می‌رساند. (دورانت، 1373: 265-266)

البته شایان ذکر است که دیالکتیک طی دو مرحله صورت می‌گیرد: مرحله نخست منطق دیالکتیکی حادث و عارض می‌گردد. یعنی حرکت امری به سوی ضد خود و بالاخره ترکیب و توافق آن با ضد ابتدا در عالم اندیشه و فکر انجام می‌پذیرد. مرحله دوم، وجه تجربی دیالکتیک حادث می‌شود که در طبیعت و نیروهای مادی جاری می‌گردد. در اینجا آن نوع مفهومی از دیالکتیک مد نظر است که ابتدا در قلمرو ذهن شروع می‌شود. در سیر دیالکتیک سه مرحله وجود دارد: این سه مرحله در حوزه اندیشه و فکر، بصورت نیروی مسلط و مخالف نیروی مسلط و سپس تلفیق و تالیف نیروی اول و نیروی مخالف، ظاهر می‌گردد. هر نظریه‌ای که برای تفسیر جهان عرضه می‌شود، با ضد خود روبرو می‌گردد و برای از بین بردن کشاکش و تضاد میان این دو نظریه‌ای عرضه می‌گردد که قسمت‌هایی از حقایق مربوط به این دو نظریه را شامل گردد و میان آنها توافق ایجاد نماید. بطور کلی از منظر اندیشه دیالکتیک ابتدا نظامی منطقی مبتنی بر دیالکتیک در ذهن ایجاد می‌گردد و سپس این نظم بر عین تحمل می‌شود. یعنی عینیت، اسیر ذهنیت می‌گردد. (شریعتمداری، 1379: 224-226)

به طور کلی در اندیشه دیالکتیک فکر اصلی این است که ما انسان‌ها به این دلیل درگیر فرایند دگرگونی هستیم که هر وضع مرکب و متکثر به ناچار حاوی عناصر متعارض است و این عناصر بنا به طبیعی که دارند، ثبات را زایل می‌کنند. بنابراین آن وضع هرگز نمی‌تواند به مدت نامحدود ادامه پیدا کند؛ باید زیر فشار این تعارض‌های داخلی از هم بپاشد و وضع تازه‌ای به وجود آورد که تعارضات اولیه در آن رفع شود. یا لاقلاً تخفیف پیدا کند. ولی البته این وضع جدید هم حاوی تعارضات دیگری است و همین طور قضیه به طور نامحدود ادامه دارد. (مگی، 1377: 315-311)

در قلمرو فکر و اندیشه روش دیالکتیک به این صورت است که ابتدا یک اندیشه بر ذهن سیطره پیدا می‌کند. سپس اندیشه‌ای خلاف این اندیشه به قلمرو اندیشه مسلط در ذهن رسوخ پیدا می‌کند. این اندیشه مخالف یا به طور خودکار ایجاد می‌شود یا از طریق نقد و انتقاد ایجاد می‌گردد. در مرحله بعد تقابلی میان اندیشه قبلی و اندیشه مخالف رخ می‌دهد. از کشاکش و تضاد این دو اندیشه، اندیشه سومی حاصل می‌گردد که جامع این دو فکر است. (سروش، 1357: 46)

معرفت‌شناسی اثباتی در روابط بین‌الملل: تز معرفت‌شناختی مسلط

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد مقاله حاضر کنکاشی است روی ذهنیت‌های حاکم بر یک نظریه پرداز که تحت تاثیر فضای ذهنی است. این فضای ذهنی نقش شگرفی را در تعیین موضع معرفت‌شناسی نظریه پرداز ایفا می‌کند. ذهن یک نظریه پرداز روابط بین‌الملل دارای دو طبقه «تحتانی» و «فوقانی» است. طبقه فوقانی تحت الشعاع طبقه تحتانی است. عناصر و مولفه‌های طبقه فوقانی که مربوط به «هستی‌شناسی» (Ontology) است؛ در شکل نظریه با تمام عناصرش تراوش می‌کند و در قالب گزاره‌ها، مفاهیم و واژه‌ها به زبان‌های مختلف به منصه ظهور می‌رسد. از همین رو؛ مولفه‌های طبقه فوقانی ذهن نظریه پرداز که به قلمرو «معرفت‌شناسی» موسوم است.

نقش نخست را در فرآیند نظریه‌پردازی که وظیفه طبقه فوقانی است، ایفا می‌کند. اینکه چگونه می‌توان در مورد پدیده‌ها و واقعیت‌های روابط بین‌الملل شناخت معتبر و صادقی دست یافت، پرسشی است که در قلمرو تحتانی ذهن مطرح می‌گردد و هدایتگر نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل در فرآیند پژوهش و نظریه‌پردازی است. ماهیت و نوع نظریه روابط بین‌الملل را طبقه تحتانی مشخص و تعیین می‌کند. و از همین رو، عدم شناخت این طبقه تحتانی - که در جای خود بسیار دشوار است - ما را در شناخت طبقه فوقانی که خود نظریه با عناصر و مولفه‌هایش می‌باشد، با معضلات و دشواری‌های فراوانی مواجه می‌سازد.

مطابق اندیشه دیالکتیک، گام نخست در معرفی و تحلیل سنت‌های معرفت‌شناختی در روابط بین‌الملل شناسایی فضای ذهنی مسلط از منظر معرفت‌شناسی است. به نظر می‌رسد معرفت‌اثبات‌گرایی با تمام عناصر و مؤلفه‌هایش مطالعات روابط بین‌الملل را از آغاز تاسیس این رشته در چنبره و سیطره خود درآورده است.

شایان ذکر است معرفت‌اثبات‌گرایی به هیچ رو، یکدست و یکپارچه نیست، گذشت زمان دگرگونی‌ها و تحولات بسیاری در این معرفت به وقوع پیوسته است. در این مقاله اثبات‌گرایی در کلیت آن مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. و روی عناصری از معرفت‌اثباتی تاکید می‌شود که گذشت زمان و تحولات تاثیر چندانی بر روی آنها نداشته است. با این وجود اشاره مختصر به تحولات حادث در اثبات‌گرایی ضروری به نظر می‌رسد.

ریشه‌های فکری اثبات‌گرایی را باید در پروژه روشنگری جستجو کرد. اثبات‌گرایی بر این ایده استوار است که پیشرفت وسیع و گسترده، امکان‌پذیر است. این پیشرفت طیفی از دانش تا بهبود وضعیت موجودات بشری و جوامع‌شان را شامل می‌گردد. تاریخ دلیلی بر این پیشرفت است و اساس و پایه آن عقلانیت و انباشت دانش علمی است. اثبات‌گرایی به عنوان شاخه‌ای از معرفت‌شناسی، سنت‌پایداری در علوم اجتماعی

محسوب می‌شود. این معرفت غالب و مسلط از هنگام پاگیری سه مرحله را پشت سر گذاشته است: مرحله نخست؛ اثبات گرایی آگوست کنت است که بر وحدت همه علوم از لحاظ روش تاکید دارد. با این هدف که قوانین اجتماعی انقلابی را عرضه کند. مرحله دوم؛ اثبات گرایی منطقی است که به «حلقه وین» معروف است. اثبات گرایی منطقی، تاکید صریحی بر علم به عنوان تنها شکل دانش دارد. (Todorean, 2006:2) علت اصلی شهرت اثبات گرایی منطقی کوششی است که اصحاب آن برای تفکیک حوزه منطق و عقل از تفکرات متافیزیکی غیر قابل اثبات انجام می‌دهند. اوج این مکتب در دهه‌های 1920 و 1930 بوده است. (هولاپ، 1378: 45-46) مرحله سوم اثبات گرایی دهه 1950 و 1960 می‌باشد که در این مرحله پژوهش‌های اجتماعی به سمت کمی گرایی حرکت می‌کنند. البته این مرحله از مراحل قبلی سیراب می‌گردد و در ضمن به واسطه فلسفه علوم اجتماعی مشروعیت می‌یابد. (Ibid: 2-3)

همانگونه که گفته شد الگوی معرفت شناختی حاکم بر مطالعات روابط بین‌الملل اثبات گرایی است. اندیشه ورزان آمریکایی و اروپایی روابط بین‌الملل، با چشم و عینک اثبات گرایی، به پژوهش و مطالعه در این حوزه مطالعاتی مشغولند. و پارادایم‌ها و... رهیافت‌های غالب و مسلط در روابط بین‌الملل با اتکاء به مفروض‌های اثبات گرایی آثار علمی، تحلیل‌ها و گزارش‌های خویش را در نشریات مختلف عرضه می‌دارند. فضای مطالعاتی در روابط بین‌الملل اثباتی است. این به این معناست که، دانشجویی که وارد عرصه مطالعات روابط بین‌الملل می‌گردد؛ از همان ابتدا، بدون اینکه خود بداند محکوم به پذیرش این روش می‌شود. پژوهشگر و دانشجو اگر دست به روش‌ها و معرفت‌هایی ببرد که در چارچوب مفروض‌های پوزیتیویسم نگنجد، طرحش با چالش‌ها و موانع جدی مواجه می‌شود.

نیک رنگر و مارک هافمن بر این عقیده‌اند اثبات گرایی در روابط بین‌الملل طی پنج مرحله توسعه یافته است: مرحله اول دهه 1920 و 1930 بود که اندیشمندان روابط

بین‌الملل توجه خویش را به پدیدهٔ جنگ به طور عام متمرکز کردند. این دوره، دوره‌ای بود که ایده آلیسم به عنوان اولین برداشت اثباتی ظهور پیدا کرد. مرحله دوم توسعه اثبات‌گرایی در دههٔ 1940 و 1950 صورت گرفت. در این دوره کتاب «سیاست میان ملت‌ها» توسط هانس. جی. مورگنتا منتشر شد. که اولین اثر برای عرضه نظریه‌ای کلی و جامع دربارهٔ روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. با انتشار این اثر رئالیسم جایگزین ایده‌آلیسم شد. سومین مرحله توسعه اثبات‌گرایی اواخر دههٔ 1950 و اوایل دهه 1960 بود. این مرحله در واقع اوج معرفت‌اثباتی بود. در این مرحله اثبات‌گرایی تحت عنوان رفتار‌گرایی جایگاه سترگی را در پژوهش‌های روابط بین‌الملل به خود اختصاص داد. در این دوره تمامی تلاش‌ها معطوف به مطالعه علمی روابط بین‌الملل بود. مرحله چهارم توسعه اثبات‌گرایی دهه 1970 می‌باشد. در این دهه دو الگوی فکری «کثرت‌گرایی» و «ساختار انقلاب‌های علمی» اثبات‌گرایی را تضعیف نمود. لیکن مانع از توسعه و پیشرفت آن نگردید. «کثرت‌گرایی» و «ساختار‌گرایی» از منظر هستی‌شناسی جایگزین رئالیسم شد. لیکن این دو الگوی فکری نیز وفادار به اثبات‌گرایی بودند. مرحله پنجم توسعه اثبات‌گرایی هنگامی آغاز شد که کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» توسط کنت والتز در سال 1979 منتشر شد. والتز با عرضه نظریه‌ای سیستمیک فرض‌های اثباتی مراحل دوم و سوم را بار دیگر تثبیت و تقویت کرد. (رنگر و هافمن، 1379: 167-194)

هدف معرفت‌شناسی اثباتی در روابط بین‌الملل: مهار و پیش‌بینی

در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی این پرسش مطرح است که هدف از مطالعات روابط بین‌الملل چیست؟ روابط بین‌الملل چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ تخصیص اعتبارات کلان به مطالعات روابط بین‌الملل و تاسیس دانشکده‌ها و موسسات و مراکز تحقیقاتی گسترده در این حوزه عموماً با چه قصد و هدفی دنبال می‌شود؟ اگر این پرسش را پیش روی پوزیتیویستهای روابط بین‌الملل قرار

دهیم پاسخ مشخص و صریحی عرضه می‌کنند. آنها از آنجا که علوم طبیعی - تجربی را به عنوان سرمشق قرار داده‌اند و درصدد علمی‌تر کردن روابط بین‌الملل هستند، بنابراین؛ اهداف علوم طبیعی - تجربی را دنبال خواهند کرد. هر سه پارادایم غالب با معرفت و روش پوزیتیویستی در روابط بین‌الملل یعنی رئالیست‌ها، لیبرالیست‌ها و مارکسیست‌ها اهداف علوم طبیعی را که مهار و پیش‌بینی پدیده‌های تحت بررسی است، دنبال می‌کند. هر سه الگوی فکری درصددند که زنجیر به پای پدیده‌های بین‌المللی زنند و آنها را در اختیار بگیرند و پیش‌بینی‌های لازم را نیز در وقوع پدیده‌ها انجام دهند. اگر فرض هابرماس را مبنی بر رابطه بین علایق، تعلقات و هدف علم بپذیریم و موقعیت منحصر به فرد ایالات متحده آمریکا در دوره بعد از جنگ جهانی دوم و زمان انتشار و دلایل تئوریزه کردن رئالیسم توسط مورگنتا را مورد بررسی قرار دهیم شاید بتوانیم رابطه‌ای بین علایق و هدف علم روابط بین‌الملل برقرار کنیم.

تعلق و علایق مهار پدیده‌های بین‌المللی و غلبه بر آنها جهت مدیریت سیاست بین‌الملل؛ دانش روابط بین‌الملل را به سمت معرفت پوزیتیویسم سوق داده است. میل و علاقه مهار پدیده‌های بین‌المللی در عمق و ذهن و پندار دولتمردان ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی، ریشه دوانده بود. اما کنش‌های ایالات متحده نیاز به یک پشتوانه فکری داشت. از همین رو بود که سرمایه‌گذاری کلان روی دانش نوپای روابط بین‌الملل صورت گرفت. اما هر معرفتی برای این دانش نوپا که به نوعی خادم کارگزاران ایالات متحده آمریکا باشد برانزده نبود. تنها رهیافت پوزیتیویسم با هدف مهار و دخل و تصرف در پدیده‌ها می‌توانست این میل به مهار پدیده‌های بین‌المللی دولتمردان آمریکا را ارضاء نماید. پژوهشگران از طریق دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی پژوهش‌های لازم را انجام می‌دادند و نتیجه آنها را در اختیار دستگاه تصمیم‌گیری قرار می‌دادند. گویی پدیده‌های بین‌المللی همچون پدیده‌های بی‌جان و بی‌روح طبیعی است که می‌توان دست و پای آنها را بست و رام کرد. «مورگنتا» با انتشار کتاب «سیاست میان‌ملت‌ها» اولین گام را برداشت. اسکات برچیل (Scott Burchill) در این باره می‌نویسد:

«سیاست میان‌ملت‌ها بلافاصله بعد از جنگ دوم جهانی یعنی هنگامی که ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت اقتصادی استراتژیک جهانی عمده مطرح می‌شد به رشته تحریر درآمد. سیاست میان‌ملت‌ها نه تنها کوششی جهت تحکیم و تثبیت رئالیسم شد، که ظاهراً به خاطر وقوع جنگ مورد حمایت واقع شده بود، بلکه همچنین حمایت فکری برای ایفای نقش ایالات متحده در جهان واقع شده بود، بلکه همچنین حمایت فکری برای ایفای نقش ایالات متحده در جهان بعد از جنگ را فراهم آورد. مهمترین اثر مورگنتا بنابراین، در دو جهت ایفای نقش می‌کرد، آن یک کوشش فکری از قبل طراحی شده محسوب می‌شود، تا ذهن و فکر نسل‌های دانشجویان را در دانشگاه‌ها تسخیر کند و از سوی دیگر، به عنوان راهنمایی برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحده به خاطر مواجهه با ابهامات جنگ سرد به حساب می‌آید. (Burchill, 1996:73)

با مرور نظریه مورگنتا از منظر هستی‌شناسی، هدف از نظریه پردازش بیشتر آشکار می‌گردد به ویژه زمانی که وی «قدرت» را هسته مرکزی سیاست بین‌الملل قرار می‌دهد و از دانشوران، اهل قلم و حتی دولتمردان به طور ضمنی گلایه می‌کند که چرا بهای اندکی به قدرت می‌دهند و اغلب آنها را نادیده می‌گیرند. از نظر او تلاش بر کسب و حفظ قدرت از نظر زمانی و مکانی پدیده‌ای عام و جهانشمول و واقعیتی تجربی و انکارناپذیر است. نمی‌توان منکر شد که در طول تاریخ صرف نظر از شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دولت‌ها همیشه در مسابقه قدرت با یکدیگر درگیر بوده‌اند. از دیدگاه مورگنتا تمایل به سلطه یکی از عناصر موجود در تمامی جوامع انسانی است. از خانواده گرفته تا انجمن‌های دوستی و حرفه‌ای و سازمان‌های سیاسی محلی و دولت در سطح خانواده و تعارض میان مادر شوهر و عروس ماهیتا تلاشی است برای کسب و حفظ قدرت، دفاع از یک موضع جدید قدرت در مقابل تلاش برای ایجاد موضع جدید قدرت او می‌گوید، باشگاه‌های اجتماعی، انجمن‌های دوستی، دانشکده‌ها و سازمان‌های تجاری همه و همه صحنه تلاش‌های مداوم برای کسب و حفظ قدرت از سوی

گروه‌های هستند که می‌خواهند قدرتی را که دارند حفظ کنند و یا قدرت بیشتری بدست آورند. ستیزهای رقابت آمیز میان بنگاه‌های تجارتي و همچنین مباحثات کاری میان کارفرمایان و کارکنان معمولاً بر سر امتیازات صرفاً اقتصادی نیست و گاه حتی این امتیازات در درجه نخست اهمیت نیز قرار ندارند، بلکه آنچه مهم است کنترل یکدیگر و کنترل دیگران است. به عبارت دیگر مساله مهم قدرت است. (مورگنتا، 1374: 59-54)

مورگنتا هنگام تحریر عبارات فوق می‌داند که کشورش (ایالات متحده آمریکا) در وضعیت تبدیل شدن به یک قدرت برتر است. او باید با نظریه خویش جوهر و ماهیت سیاست بین‌الملل را بنمایاند. عبارات فوق بیانگر علایق و تعلق مورگنتا به سلطه و کنترل پدیده‌های بین‌المللی است، که او را به سمت مهار به عنوان هدف علم سیاست بین‌الملل سوق می‌دهد. او که معتقد است که قدرت طلبی و سلطه و کنترل در همه جا حضوری دائمی دارد بنابراین، این هدف سلطه و کنترل را نیز به سیاست بین‌الملل به عنوان رشته علمی نوپا تعمیم خواهد داد.

مورگنتا در سال 1970 مقاله‌ای را به رشته تحریر در می‌آورد و در آنجا که کارکردهای فکری و سیاسی نظریه را مورد بحث قرار می‌دهد، میل خود را مبنی بر مهار به عنوان هدف نظریه پردازی به طور کاملاً صریح ابراز می‌دارد. او می‌نویسد: «مادامی که آدمی بر این باور بود که روابط میان ملت‌ها ماوراء کنترل انسانی و ماوراء اصلاح و فرم از مجرای اراده انسانی است هیچ جایگاه و مکانی بر نظریه روابط بین‌الملل وجود نداشت». (Morgenthau, 1995:42)

این جمله را می‌توان اینگونه تفسیر کرد که تا زمانی علایق و تعلق به مهار و کنترل بر دیگران در ذهن بشر رسوخ نکرده بود، از همین رو؛ جایی برای نظریه روابط بین‌الملل وجود نداشت. اما از زمانی که اراده انسانی معطوف به مهار و کنترل دیگران تمایل پیدا کرد، نیاز به پژوهش و تولید دانش و در نتیجه نظریه افزایش یافت.

مورگنتا که با هدف مهار پدیده‌های بین‌المللی دست به نظریه پردازی می‌زند، درصدد است تا با مشخص کردن جوهر و ماهیت سیاست بین‌الملل و به قول خود کشف نیروهای سیاست بین‌المللی و عرضه قوانین عینی در این قلمرو، قدرت پیش‌بینی‌کنندگی وقوع پدیده‌های بین‌المللی را به دانشجویان و دولتمردان اعطاء نماید. لیکن؛ او به نظر می‌رسد که به قول «پوپر» پیش‌بینی مبتنی بر قانون را با پیش‌بینی مبتنی بر قانون را با پیش‌بینی مبتنی بر روند خلط نموده است. او به زعم خویش قانون حاکم بر عرصه سیاست را کشف کرده است. او می‌نویسد: «فرض ما بر این است که دولتمردان بر اساس مفهوم منافع در چارچوب قدرت تفکر و رفتار می‌کنند. شواهد تاریخی نیز موید این فرض است. این فرض به ما اجازه می‌دهد اقداماتی را که یک سیاستمدار در گذشته، حال و آینده در صحنه سیاسی انجام داده یا می‌دهد، به همان ترتیب؛ دنبال یا پیش‌بینی کنیم. هنگامی که پیامهایش را می‌نویسد، از پشت سرش متن نوشته را می‌خوانیم، به مکالماتش با دیگران گوش می‌دهیم، افکارش را می‌خوانیم و پیش‌بینی می‌کنیم. با اندیشیدن بر اساس مفهوم منافع در چارچوب قدرت مانند او می‌اندیشیم و به عنوان ناظرانی بی‌طرف اندیشه‌ها و رفتارهای او را شاید بهتر از خود او که بازیگر صحنه سیاسی است، درک می‌کنیم».

به گمان مورگنتا او قانون حاکم بر روابط بین‌الملل را کشف کرده است و تصور می‌کند که بر حسب این قانون می‌توان رفتار دولت-ملت‌ها را پیش‌بینی کرد. بعد از سال 1648 که قرارداد وستفالی بعد از جنگ‌های سی ساله در اروپا منعقد شد، نظام مبتنی بر دولت‌ملت‌ها شکل گرفت. این دوره در واقع آغاز دوره مدرن در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. از وقتی که دولت-ملت شکل گرفت و توسعه پیدا کرد، عنصر رقابت نیز وارد عرصه روابط بین‌الملل شد. هر دولت ملتی به دنبال منافع خود از طریق قدرت بود. مورگنتا تاریخ روابط بین‌الملل را عامل تصدیق‌کننده نظریه خویش قرار داده است. او در اثر خود نمونه‌های متعددی از رفتار دولت را در طول

تاریخ روابط بین‌الملل برای تایید و تصدیق نظریه خویش مبتنی بر اینکه قدرت و منافع در درجه اول اهمیت قرار دارد، ذکر می‌کند و بر این اعتقاد است که با توجه به این دو عامل می‌توان رفتار آینده دولت‌ها را پیش‌بینی کرد. لیکن؛ این پیش‌بینی مبتنی بر روند است که از زمان شکل‌گیری نظام مبتنی بر دولت ملتها بر روابط بین‌الملل حاکم بوده است و این فرآیند تا وقتی که خدشه‌ای به نظام مبتنی بر ملت‌ها وارد نشده است، ادامه خواهد داشت.

سایر رئالیست‌ها نیز در واقع الگوی فکری مورگنتا را در نظریه‌هایشان به کار گرفته‌اند. به تعبیر دیگر هسته مرکزی رهیافت رئالیستی مورگنتا را حفظ نموده، لیکن؛ جرح و تعدیلی در «کمر بند ایمنی» این رهیافت انجام داده‌اند. (چالمرز، 1378: 106-97)

«کنت والتز» نیز هدف از دانش سیاست بین‌الملل را مهار و پیش‌بینی وقایع و پدیده‌های بین‌المللی می‌داند. کنت والتز به عنوان الگوی فکری نو رئالیست‌ها حتی با شدت و حدت بیشتری الگوی علوم طبیعی را اساس پژوهش‌های خویش قرار داده است. از همین رو؛ به نظر می‌رسد او نیز همچون مورگنتا در صدد است که همان هدفی را در پیش بگیرد که علوم طبیعی آن هدف را در پیش می‌گیرد. او نیز در واقع در روزگاری دست به پژوهش و نظریه پردازی پرداخته است که ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمون مطرح بوده است. بنابراین؛ طبیعی است که علاقه و تعلق مهار پدیده‌های بین‌المللی نیز مانند مورگنتا در ذهن او دغدغه تولید دانش روابط بین‌الملل به سبک و سیاق علوم طبیعی که هدفی جز مهار و دخل و تصرف در پدیده‌ها ندارند شعله‌ورتر گردد. او که خادم سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است باید دانشی از سیاست بین‌الملل عرضه دارد تا کشورش با اتکاء به قدرت چشمگیرش قدرت کنترل پدیده‌های بین‌المللی داشته باشد. بی‌جهت نیست که او ساختار را بر حسب قدرت‌های بزرگ تعریف می‌کند. او در فصل پنجم اثر خویش هنگامی که به ساختار و

ویژگی‌های آن می‌پردازد، به این نکته مهم تاکید دارد. در روابط با دولت‌ها به عنوان واحدهای سیستم‌التز دو پرسش را مطرح می‌کند: نخست آنکه؛ چرا باید دولت‌ها به عنوان واحدهای سیستم فرض شوند؟ دوم اینکه؛ با توجه به تفاوت گسترده دولت‌ها، چگونه می‌توان آنها را واحدهای مشابه نامید. به زعم والتز کسانی که دیدگاه دولت محوری را زیر پرسش می‌برند، دو دلیل عمده دارند: اول اینکه؛ دولت‌ها در صحنه بین‌المللی در حال افول است و این در حالی است که بازیگران دیگر بین‌المللی از وزنه و اهمیت بیشتری برخوردار می‌شوند. او با رد این دو دلیل استدلال می‌کند که دولت‌ها بازیگر بین‌المللی به حساب نمی‌آمدند و هرگز نبوده‌اند، لیکن وی خاطر نشان می‌سازد که ساختارها نه به وسیله همه بازیگران بلکه به وسیله بازیگران عمده تعریف می‌شوند. او رقابت موجود در سیاست بین‌الملل را مانند رقابت بازار فرض می‌کند. ساختار بازار از نظر او به وسیله تعداد شرکت‌هایی که با هم در رقابتند، تعریف می‌شود. درست است شرکت‌ها هم تراز و رقیب هم هستند، لیکن؛ تنها چند شرکت انگشت شمار بازار را در اختیار دارند و این رقابت به صورت انحصاری در می‌آید. ساختار سیاست بین‌الملل نیز به گونه‌ای است که تنها چند ابرقدرت یا قدرت بزرگ مدیریت رقابت را در اختیار دارند. (Waltz, 1979:93-97)

همانگونه که مشاهده می‌شود والتز، در نظریه خویش بهاء و ارزش زیادی بر قدرت‌های بزرگ قائل است، بازیگران عمده‌ای که ساختار بر حسب آنها تعریف می‌شود. از همین رو، می‌توان استنباط کرد که او درصدد تولید دانشی از سیاست بین‌المللی است که بتواند قدرت کنترل و مهار پدیده‌های بین‌المللی را به قدرت‌های بزرگ بدهد.

اگر ساختار تعیین‌کننده رفتارهای بازیگران است، بنابراین؛ با شناخت ساختار نیز می‌توان دست به پیش‌بینی رفتار بازیگران و واحدهای سیاسی زد. کافی است شناخت کافی از ساختار و ویژگی‌های تشکیل دهنده آن داشته باشیم. شاید یک مثال زنده در این مورد تاثیر پذیری واحد سیاسی جمهوری اسلامی ایران از ساختار تک قطبی بعد از

واقعه یازده سپتامبر باشد. شاید بتوان گفت بعد از واقعه یازده سپتامبر ساختار تک قطبی نظام بین‌المللی نهادینه شد. ساختاری که به زعم والتز بر حسب قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شود. این ساختار جدید نیز بر حسب قدرت ایالات متحده آمریکا تعریف می‌شود. ایالات متحده توانست بعد از حمله به افغانستان و عراق هژمونی خود را بر دیگر بازیگران بین‌المللی بقبولاند، خود کنت والتز نیز در گفتگویی در 10 فوریه 2003 با هری کریسلر (Harry Kreisler) انجام داد به تک قطبی بودن ساختار نظام بین‌الملل تاکید فراوان می‌کند. او می‌گوید:

«جهان به هیچ وجه دو قطبی نیست. جهان هم اکنون تک قطبی است. تنها یک قدرت بزرگ وجود دارند تنها یک قدرت. شرایط جدید از زمان روم وجود نداشته است، یعنی هیچ کشوری از زمان روم بر جهان مسلط نبوده است. اما ما این کار را انجام داده‌ایم و البته قلمرو روم بخشی از جهان را شامل می‌شد. لیکن؛ قلمرو ما کل جهان را شامل می‌گردد.» (Kreisler, 2003:1-5)

بنابراین، مطابق برداشت والتز این ساختار تاثیر خود را بر واحدها بر جای خواهد گذاشت. رفتار آنها را تعیین خواهد کرد او با نوعی خاصی از دانش روابط بین‌الملل به طور ضمنی و تلویحی به ما می‌گوید که عینک رئالیسم ساختاری را بر چشم خود قرار دهید تا بتوانید پیش‌بینی‌های لازم را در قلمرو وسیع روابط بین‌الملل به مانند قلمرو علوم طبیعی انجام دهید. برای نمونه جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب ساختار تک قطبی نظام بین‌الملل و تحت فشارهای وارده توسط این ساختار جدید علی‌رغم میل باطنی خود، مجبور شده است تا پروتکل الحاقی پیمان منع تکثیر تسلیحات هسته‌ای را امضاء نماید. اگر عینک رئالیسم ساختاری را بر چشم خود نهیم امضاء این پروتکل کاملاً قابل پیش‌بینی بود به دلیل اینکه ساختار نظام بین‌الملل تک قطبی است و این ساختار ارزش‌ها، باورها و هنجارهای خود را بر واحدها تحمیل خواهد کرد. بنابراین؛ با شناخت کافی از ساختار می‌توان دست به پیش‌بینی رفتارهای بازیگران بین‌الملل زد

و این هدفی است که والتز در پژوهش خویش در سال 1979 در کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل» دنبال می‌کرده است. داشتن این ذهنیت که می‌توان در سیاست بین‌الملل دست به پیش‌بینی زد؛ والتز و پیروان او را در ردیف پوزیتیویست‌ها قرار می‌دهد. هر چند والتز این هدف سیاست بین‌الملل را در آثارش صریحاً بیان نکرده است.

«کوئینسی رایت» (Quincy Wright) نیز همچون والتز هدف علم سیاست بین‌الملل را چیزی جز مهار و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی نمی‌داند. طبق نظر او که از پیشگامان نظریه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. «نظریه عمومی عبارت است از دانش جامع، قابل درک، منسجم و خود اصلاح‌گر به علاوه پیش‌بینی، ارزشیابی و کنترل روابط کشورها و شرایط جهان» (فرانکل، 1979: 78-1371) به تعبیر رایت اندیشمندان روابط بین‌الملل که دست به پژوهش برای ارائه نظریه می‌زنند، هدفی جز سلطه بر روابط کشورها و شرایط جهان ندارد و از این طریق درصدد است تا قابلیت پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی را داشته باشد.

علاوه بر رئالیست‌ها، لیبرالیست‌های بعد از جنگ دوم جهانی نیز هدف علم سیاست بین‌الملل را چیزی جز مهار و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی نمی‌داند. به ویژه لیبرالیست‌های رفتارگرای دهه 1950 و 1960 که اهداف خود از مطالعه پدیده‌های بین‌المللی، مهار و پیش‌بینی وقوع پدیده‌ها می‌دانند. «چارلز مک‌لند» (Charles A. McClelland) هدف علم پوزیتیویستی روابط بین‌الملل را اینگونه تشریح می‌کند: او می‌نویسد: «نقطه نظر علمی از این ایده سرچشمه می‌گیرد که بسیاری از چیزهای جدید جهت فراگیری رفتار بین‌المللی وجود دارد و اکتشافات در مورد جریان تعاملاتی که ما قبلاً به عنوان واقعیت روابط بین‌الملل تعریف کرده‌ایم میسر و مقدور است. این جستجو و تلاش به دلیل وجود الگوهای تماس و پاسخ‌های تکرار شونده و نظم و ترتیب کنش‌ها در روابط بین‌الملل می‌باشد. هدف صریح برداشت علمی باید شناخت الگوها و روندهایی باشد تا بر اساس آنها توانایی پیش‌بینی آنچه که احتمالاً در روابط بین‌الملل

ممکن است حادث شود، داشته باشیم. این هدف به این معنا نیست که دقیقاً آنچه که در 1987 در چین به وقوع خواهد پیوست و یا چه سالی و تحت چه شرایط خاصی جنگ سرد به اتمام خواهد رسید، پیشگویی کنیم. معنای این هدف در حقیقت این است که ما این مهارت را داشته باشیم که نشان دهیم که باد به کدامین سو می‌ورزد و تحت شرایط و اوضاع اظهار شده، چه اتفاقی ممکن است که رخ دهد. در این رابطه می‌توانیم علم هواشناسی را مثال بزنیم. هواشناسان سیستمی از مشاهده را وضع کرده‌اند. این سیستم مشاهده بر اساس نشانه‌های هوا نتایجی را به آنها مبنی بر اینکه احتمالاً فردا هوا بارانی یا آفتابی است، می‌دهد هر شخصی می‌تواند اساس کلی کار یک هواشناس را بفهمد. هر کسی می‌داند که اغلب پیش‌بینی‌ها اشتباه از آب در می‌آیند..... بنابراین؛ یک هواشناس بطور خلاصه با احتمالات سر و کار دارد نه با قطعیت‌ها، رهیافت علمی در روابط بین الملل به مانند رهیافت یک هواشناس می‌باشد.» (McClelland, 1969:4)

همانگونه که مشاهده می‌شود از منظر مک‌کلند علم سیاست بین‌الملل با برداشت پوزیتیویستی هدفش پیش‌بینی و قدرت کنترل و سلطه بر واقعیت‌های بین‌المللی است. لیکن؛ مک‌کلند به نظر می‌رسد که تفاوت میان پیش‌بینی مبتنی بر قانون و پیش‌بینی مبتنی بر روند را به خوبی می‌داند. او احتمالاً اعتقادی به پیش‌بینی مبتنی بر قانون ندارد. در آنجا که می‌نویسد: منظور از هدف پیش‌بینی این نیست که دقیقاً وقوع یک رخدادی را در زمان و مکان معین پیش‌بینی کنیم. این نوع پیش‌بینی در روابط بین‌الملل مقذور نیست. ما تنها می‌توانیم نشان دهیم باد به کدام سو می‌ورزد و تحت شرایط و روندهای حاضر، مسیر روابط بین‌الملل به کدامین سمت است. «رابرت فالتزگراف» و «جیمز دوئرتی» نیز که مفهوم پوزیتیویستی از علم را منعکس می‌کنند، هدف سیاست بین‌الملل را کنترل و غلبه بر فرآیندهای سیاسی نظام بین‌الملل می‌دانند. از دیدگاه آنها، فهم فرایندهای سیاسی سیستم بین‌المللی به شیوه‌های کنترل آمیز در راستای اهداف عقلانی مقذور می‌باشد. از نظر آنها مطالعه سیاست بین‌الملل یک ابزار فکری برای مطیع

ساختن واقعیت است. (سریع القلم، 1371: 52)

فالتز گراف و دوثرتی در اثر ارزشمندشان که به زعم مایکل بنکس بهترین اثر در زمینه معرفی نظریه‌های روابط بین‌الملل است، (Campbell, 1988:17) با علایق و تعلق کنترل پدیده‌ها و متوسل شدن به رهیافت پوزیتیویستی مجموعه‌ای از نظریه‌های روابط بین‌الملل را گردآوری نموده‌اند. نظریه پردازان مطروحه در آن با اتکاء به معرفت پوزیتیویسم با هدف کنترل و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی دست به پژوهش و عرضه نظریه زده‌اند این نظریه پردازان لیبرالیست‌ها، رئالیست‌ها و مارکسیست‌ها را در بر می‌گیرد.

«دیوید ایستون» (David Easton) نیز در آن هنگام که هشت اصل رفتار گرایی را برمی‌شمارد، وجود قواعد مستمر را یکی از هشت اصول رفتار گرایی می‌داند. مطابق این اصل در میان پدیده‌ها و وقایع، قواعد مشابهی وجود دارد و این قواعد کشف کردنی هستند. این قواعد مستمر به صورت تعمیم یا نظریه قابل تشریح بوده و قابلیت پیش‌بینی دارد. (Ibid:16) در بسیاری از لیبرالیست‌های رفتار گرای روابط بین‌الملل نیز بعد از جنگ دوم جهانی به انگیزه یافتن قواعد مستمر و با هدف پیش‌بینی و کنترل وقایع بین‌المللی به پژوهش و ارائه نظریه پرداخته‌اند.

معرفت شناسی فرا اثباتی: تز معرفت شناختی نقاد

پست پوزیتیویسم در علوم اجتماعی به عنوان جریان معرفت شناختی مخالف پوزیتیویسم جریانی نبود که بعد از تعامل و تثبیت پوزیتیویسم وارد عرصه معرفت شناسی در علوم اجتماعی گردد. شاید بتوان گفت که همزمان با ظهور و تولد پوزیتیویسم، پست پوزیتیویسم نیز به نوعی متولد شده بود، لیکن؛ فرایند رشد و بالندگی آن به حد و اندازه‌های پوزیتیویسم نبود. علم الاجتماع پوزیتیویستی از بدو تولد خود درجه علمیت خود را با معیارهای علوم طبیعی سنجید، ارزش‌ها و واقعیت‌ها و یا عالم و معلوم را از یکدیگر جدا ساخت و علیت را در حوزه اجتماع بکار برد و بدین

ترتیب درصدد تبیین پدیده‌ها برآمد و معیارهای ارزیابی نظریه‌ها را تجربه قرار داد؛ به این صورت که تجربه باید نظریه را تایید، اثبات یا ابطال کند و با این معانی معرفتی صرفاً بر موضوعات عینی و ملموسی تاکید نمود. اما اگر برای این سرهم‌بندی به نبوغ چندانی نیاز نبود، با گذشت سال‌ها از بکارگیری این معرفت و تبدیل شدن آن به تز معرفتی غالب، از درون دچار بحران لاینحلی گشت. اصحاب پوزیتیویسم قادر به مدیریت و مهار بحران نبودند، از همین رو پیامدو برآیند آن ظهور جریان‌های موسوم به پست پوزیتیویسم بود. با گذشت سال‌ها از استعمال پوزیتیویسم در علوم اجتماعی از درون این معرفت کسانی پیدا شدند و این معرفت غالب را به چالش کشیدند. این چالش و طغیان علیه تز معرفت شناختی مسلط، توسط اذهان خلاق انجام گرفت که تشخیص دادند که قلمرو علم اجتماع، ماهیتاً با قلمرو علوم طبیعی تفاوت عمیق و شگرفی دارد با تشخیص این امر شاه مفروضه اصحاب پوزیتیویسم مبنی بر وحدت تمام علم فرو ریخت و به دنبال آن سایر مفروضه‌ها، اصول و ستون‌های پوزیتیویسم نیز زیر رگبار انتقادات قرار گرفت.

منطق دیالکتیک نیز این چالش و طغیان در برابر پوزیتیویسم را تایید می‌کند. پوزیتیویسم که کل علوم اجتماعی را تحت سیطره خود درآورده بود و بی هیچ رقیب و حریفی خود را تنها مدعی تبیین‌کننده واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی می‌دانست. از درون دچار بحران شد و ضد خود را پرورش داد و در شکل پست پوزیتیویسم به منصفه ظهور رسید. البته نکته‌ای که شایان ذکر است، این است که اینطور نبوده است که پوزیتیویسم متولد گردد دوران جوانی، میانسالی و پیری را از سر بگذارند و سپس معرفت دیگری خارج از قلمرو آن ظهور کند و آن را به چالش بطلبد. نکته مهم این است که پوزیتیویسم از همان زمان تولد نیروی ضد خود را پرورش داد، لیکن؛ این آنتی تز پوزیتیویسم به واسطه فراگیر بودن و غالب بودن تز پوزیتیویسم، نمی‌توانست مدعی جدی در برابر آن باشد. لیکن؛ ناکامی‌ها و شکست‌های پوزیتیویسم در تبیین

واقعیت‌ها، با گذشت زمان، جسارت مخالفان آن را افزون ساخت، تا جایی که حتی این جریان مخالف تبدیل به یک نیرو شد.

در زمینه‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، علیه پوزیتیویسم انتقادات مختلفی مطرح گردید. هر چند برخی کاربردهای هستی‌شناختی مفروضه‌های پوزیتیویستی نیز مورد توجه واقع شد. در حال حاضر؛ جریان مخالف پوزیتیویسم در چهار خط عمده قرار گرفته‌اند. هرمنوتیک، تئوری انتقادی، فمینیسم و پست‌مدرنیسم. البته برخی نویسندگان به این چهار خط مخالف رئالیسم علمی را نیز می‌افزایند. که البته رئالیسم علمی برخی مفروضه‌های معرفت‌شناختی مشترکی با پوزیتیویسم دارند که آن را نسبت به سایر رهیافت‌ها کمتر رادیکال می‌سازد.

نقطه مشترک همه منتقدان پوزیتیویسم روی مساله وحدت علوم متمرکز است. هر چند این جریان‌های مخالف هر کدام از شیوه‌های متفاوت و مختلفی روی این مساله متمرکز شده‌اند. اساساً منتقدان استدلال می‌کنند که علوم اجتماعی هرگز نمی‌تواند مطابق مدل‌های علوم طبیعی شکل یابد و چون جهان اجتماعی و جهان طبیعی ماهیتاً با هم تفاوت دارند؛ این تفاوت باعث می‌گردد که این دو حوزه از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نیز باهم دیگر تفاوت ذاتی داشته باشند. علم از دیدگاه پست‌پوزیتیویست‌ها به هیچ وجه تنها شکل عقلانی، جهانی دانش محسوب نمی‌شود. بر عکس تحلیل ماهیت و تحلیل ذهن، از کارهای مهم بسیار متفاوتی به حساب می‌آیند.

دلایل مظنون شدن پست‌پوزیتیویست‌ها را به ایده مهندسی اجتماعی به قرار ذیل است: اول اینکه، نبود یک غایت تاریخی جوامع انسانی ضرورتاً ره به سوی پیشرفت و ترقی نمی‌برد. دوم اینکه، جهان اجتماعی نمی‌تواند به همان روش و شیوه‌ای که جهان طبیعی اداره می‌شود، مدیریت گردد. به هر روی؛ مهندسی عقلانی، علمی و اجتماعی تحت هر شرایطی که ضروری برای توسعه است؛ برنامه ریزی می‌گردد. سوم اینکه، تئوری هرگز نمی‌تواند بی‌طرف باشد. مهندسی اجتماعی نمی‌تواند بطور ناب و خالص، ابزاری باشد؛ به دلیل اینکه

همواره برخی ارزش‌ها را در دل خود دارد. غالباً این ارزش‌ها در خدمت جهان بینی مسلط و وضع موجود هستند. این دیدگاه به ایده‌عامی از دانش ارتباط می‌یابد، که قدرت می‌باشد و اینکه علم فی‌نفسه فرایندی از قدرت است که معیار خود از حقیقت را به جای فرموله کردن آنها از طریق منطق، تحمیل می‌کند. مجدداً این تصویر با مسأله معرفت‌شناختی بنیادی در مورد جهان شمولی علم آغاز و پایان می‌یابد. (Todorean, opcit:3-4)

نهضت پست‌پوزیتیویسم در علوم اجتماعی، در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل بازتاب چشمگیری داشته است. البته نویسندگان مختلف در روابط بین‌الملل در مورد استعمال پست‌پوزیتیویسم اتفاق نظر ندارند. برخی به پست‌پوزیتیویسم، مفهوم انعکاس‌گرایی یا واکنش‌گرایی را بکار می‌برند. یکی از این افراد رابرت کیوهین (Robert Keohane) می‌باشد. او مقاله‌ای را نخستین بار در سال 1988 در نشریه (ISQ) فصلنامه مطالعات بین‌المللی به چاپ رساند و در آن صحبت از دو رویکرد عقلانی و واکنشی در روابط بین‌الملل کرد. رویکرد عقلانی در واقع همان جریان پست‌پوزیتیویسم یا آنتی‌تیز پوزیتیویسم می‌باشد. نکته قابل توجه در مقاله کیوهین این است که او این دو رویکرد را به جای اینکه از نظر ماهوی و هستی‌شناسی متمایز نماید از منظر روش‌شناسی و شناخت‌شناسی متمایز نموده است. به عبارت دیگر او این تفاوت را بیشتر مشتق از گوناگونی برداشت‌هایی که از نظریه داریم می‌بیند تا از برخورد ساده بین دو نظریه مختلف. از دیدگاه کیوهین رویکرد واکنشی که همان جریان پست‌پوزیتیویسم است، بیشتر به نقش نیروهای غیر شخصی اجتماعی و همچنین به تاثیر عادات فرهنگی و هنجارها و ارزش‌هایی توجه دارد که از محاسبه منافع سرچشمه نمی‌گیرد. نویسندگان واکنشی همگی‌شان بر مفهوم درون‌ذهنی فعالیت بین‌المللی نهادها تأکید می‌کنند. کوهین می‌پذیرد که تمام نویسندگان یاد شده با یکدیگر فرق دارند و تفاوت‌های زیادی بین‌شان است. او همچنین می‌پذیرد که شاید بهتر از همه این باشد که آنها را متفکران تفسیری بنامیم، زیرا؛ همگی بر اهمیت تفسیر

تاریخی و انتقادی و همین‌طور بر محدودیت‌های علمی الگوهایی که در مطالعه دنیای سیاست به کار می‌رود تاکید می‌کنند. از نظر کیوهین که به زعم راقم این‌سطور در دسته رویکرد عقلانی یا پوزیتیویستی قرار می‌گیرد؛ صاحب‌نظران معتقد به رویکرد واکنشی با وجود برداشت قاطعشان، برنامه تحقیقاتی واضح و روشنی ندارند که به درد دانشجویان سیاست جهانی بخورد.... تا وقتی که صاحب‌نظران پیرو رویکرد واکنشی، یا کسان دیگری که از استدلال‌های شان هواداری می‌کنند، طرح چنین برنامه تحقیقاتی‌ای را بریزند و طی مطالعاتی خاص نشان دهند که آن برنامه قادر به روشن کردن موضوع‌های مهمی در دنیای سیاست است. همچنان در حاشیه می‌مانند و در مقابل برتری پژوهشگرانی که از شیوه تجربی استفاده می‌کنند و اغلبشان علنی یا تلویحی یکی از پیش‌فرض‌های عقلانی را پذیرفته‌اند، نادیده گرفته می‌شوند. (رنگر، 1382: 54-51)

استیو اسمیت (Steve Smith) و مارتین هالیس (Marthin Hollis) در اثر مشترک و ارزشمندشان تحت عنوان: «تبیین و فهم روابط بین‌الملل» مایلند، که رهیافت‌های روابط بین‌الملل را از منظر معرفت‌شناختی در چارچوب دو برداشت تبیین‌گرا و فهم‌گرا قرار دهند. آنها در مقدمه اثرشان به معرفت دو سنت در علوم اجتماعی می‌پردازند که در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل بازتاب داشته‌اند. آنها می‌نویسند: «علوم اجتماعی ریشه در دو سنت فکری دارد. که یکی از این دو سنت در ظهور پیروزمندانه علوم طبیعی از قرن شانزدهم یافت می‌شود سنت دیگری، ریشه در ایده‌ها و باورهای تاریخ قرن نوزدهم دارد. چراغ راهنمای این کتاب این باورهاست که هر دو سنت، علی‌رغم وجود یک نقش زنده بین آنها، برای مطالعه روابط بین‌الملل مفید و مثمر هستند. در امور بین‌المللی و در سرتاسر جهان اجتماعی داستان این دو سنت نقل می‌شود و طیفی از نظریه‌ها هر یک از این دو سنت را همراهی می‌کنند. یکی از این داستان بیرونی است که روش دانشمندان علوم طبیعی را جهت تبیین پدیده‌های طبیعی تجویز می‌کند. چرا که این داستان قلمرو انسان را بخشی از طبیعت تلقی می‌کند. داستان دوم

وجه درونی دارند. این داستان به ما می‌گوید؛ شما باید صرفاً درصدد فهم آنچه که حوادث و رویدادهای معنی می‌دهند؛ باشید. این فهم جدا از معنایی است که در فهم قوانین طبیعت یافت می‌شوند. بنابراین؛ «تبیین» اصطلاح کلیدی که رهیافت به حساب می‌آید و «فهم» نیز اصطلاح کلیدی رهیافت دیگری. (Hollis and Smith, 1992:1)

رهیافت فهم گرا، در واقع، همان رهیافت پست پوزیتیویسم محسوب می‌شود. در واقع این نویسندگان وجهی از جوه پوزیتیویسم و پست پوزیتیویسم را اخذ کرده و آن برجسته نموده و همان را مبنای عنوان تقسیم‌بندی رهیافت‌های روابط بین‌الملل از منظر شناخت‌شناسی قرار داده‌اند.

«رابرت کاکس» (Robert Cox) یکی دیگر از نویسندگان روابط بین‌الملل می‌گوید دو نوع نظریه وجود دارد؛ یکی نظریه «حل مشکل» که می‌کوشد، تا مسائل را در قالب دیدگاه موجود حل کند و دیگری نظریه انتقادی است که با بازاندیشی درباره خود، فرایند نظریه پردازی و دیدگاه حاکم بر آن؛ می‌کوشد تا به دیدگاه و در نتیجه دنیای دیگری دست یابد نظریه «حل مشکل» وضع موجود را بدیهی می‌پندارد و می‌کوشد تا مسائل هر حوزه‌ای به طور منزوی و مجزا از حوزه‌های دیگر بررسی کند. این محدود کردن عوامل و متغیرها به یک حوزه خاص و ثابت تلقی کردن حوزه‌های دیگر، دستیابی به قوانین به ظاهر عام و کلی را میسر می‌سازد. در مقابل نظریه انتقادی خود وضع موجود را زیر سؤال می‌برد و به بررسی نحوه پیدایش و دگرگونی آن می‌پردازد. نظریه انتقادی کل وضعیت اجتماعی و سیاسی را در نظر می‌گیرد و نه بخش‌ها و حوزه‌های مجزای آن را. بر خلاف نظریه حل مشکل که خصلتی غیر تاریخی دارد و تداوم وضع موجود را بدیهی می‌انگارد، نظریه انتقادی بر تحول و پویایی تاریخ تکیه دارد و دائماً مفاهیم خود را با واقعیت پویا سازگار می‌سازد. فرض ثبات و تداوم وضع موجود، خصلتی ایدئولوژیک به نظریه حل مشکل می‌دهد و ادعای غیر ارزشی بودن آن را نقض می‌کند. در مقابل، نظریه انتقادی از وضع موجود فراتر می‌رود و در پی دستیابی به نظامی اجتماعی و سیاسی

دیگری است. یکی از اهداف عمده نظریه انتقادی، شناخت نظام‌های دیگری است که در شرایط موجود، عملی و ممکن به نظر می‌رسند. (بزرگی، 1377: 236-235)

شاخص‌ها و ویژگی‌هایی که کاکس برای نظریه‌های «حل مشکل» برمی‌شمارد در واقع منطبق با شاخص‌های سنت پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل می‌باشد و آنچه که از نظریه انتقادی مد نظر دارد در واقع در قالب پست پوزیتیویسم می‌گنجد. با وجود همه اختلاف نظرهایی که در مورد تقسیم رهیافت‌های بین‌المللی وجود دارد، لیکن؛ از منظر معرفت‌شناسی پست پوزیتیویسم تنها مفهومی است که در همه آنها مشترک است. نکته‌ای که در اینجا شایان ذکر است این است که این آنتی‌تز در واقع خود را در چارچوب مناظره سوم در روابط بین‌الملل خود عرضه نمود. در واقع در قالب این مناظره بود که این برنامه‌های تحقیقاتی بحث مربوط به مسائل فرانظریه را پیش کشیدند. (Shapcott, 2001: 4-10)

هدف معرفت‌شناسی فرااثباتی در روابط بین‌الملل: فهم، رهایی و شالود شکنی

پست پوزیتیویست‌های روابط بین‌الملل نیز هدف از مطالعه پدیده‌های بین‌المللی را فهم و رهایی و شالوده شکنی می‌دانند. آنها به هیچ وجه هدف رشته روابط بین‌الملل را به عنوان یک رشته اجتماعی در سلطه و غلبه و مهار پدیده‌های بین‌المللی خلاصه نمی‌کنند. اندیشمندان رشته روابط بین‌الملل نیز هدف مهار و غلبه بر پدیده‌ها را در حوزه علوم طبیعی - تجربی را جایز می‌دانند. لیکن؛ از آنجایی که پدیده‌های روابط بین‌الملل را ماهیتاً متفاوت از پدیده‌های علوم طبیعی تلقی می‌کنند، تسری هدف مهار و سلطه بر پدیده‌ها را به روابط بین‌الملل می‌کنند، تسری هدف مهار و سلطه بر پدیده‌ها را به روابط بین‌الملل مردود می‌شمارند.

اینکه یکی از اهداف روابط بین‌الملل از دید پست پوزیتیویست‌ها، صرف فهم واقعیت‌ها و پدیده‌های بین‌المللی است. ما را ناخودآگاه به بحث تفسیر‌گرایی و یا هرمنوتیک در روابط بین‌الملل سوق می‌دهد.

هر سه پارادایم فکری پست پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل جهت فهم پدیده‌ها و واقعیت‌های بین‌المللی از هرمنوتیک بهره می‌جویند. می‌توان گفت که هرمنوتیک متد فهم پست پوزیتیویستها به حساب می‌آید. قبل از هر چیزی ضروری است از زبان دو تن از نظریه پردازان پست پوزیتیویست روابط بین‌الملل به انواع معنی که فهم در گرو آنست اشاره‌ای داشته باشیم: استیو اسمیت (Steve Smit) و مارتین هالیس (Martin Hollis) دست کم چهار نوع «معنی» ارائه می‌دهند: از دید آنها اولین نوع معنی را افراد در تجربه خویش می‌یابند. در اینجا ما باید علائم و سمبل‌ها را از هم دیگر تفکیک کنیم. هنگامی که ما حلقه دور ماه را نشانه بارش باران می‌دانیم؛ در واقع ما به ارتباطی در طبیعت اشاره می‌کنیم. حلقه دور ماه در واقع، علامت و شاهد طبیعی بارانی است که در راه است. جای پنجه‌ای که روی خاک وجود دارد، علامت عبور یک حیوان است. پرچم نیمه افراشته سمبل غم و اندوه است. لیکن؛ اشکها علامت و نشانه غم و اندوه هستند. اگر کسی آنچه را که سمبل‌ها بیانگر آن هستند، نداند، آنها بی معنی خواهند بود. زمانی که پرزنت نیکسون همه نیروهای ایالات متحده آمریکا را در جریان جنگ یوم کیپور در سال 1973، به حالت آماده باش درآورد، این بدین معنی است که او از وضعیت پیش آمده، نگران شده و در نتیجه مهیای مداخله می‌باشد. تصمیم گیرندگان در مواقع بحرانی در تحلیل اینکه عبارات و اقداماتشان توسط دیگران چگونه مورد تفسیر قرار خواهد گرفت، دچار زحمت می‌گردند. بنابراین، برخی از معانی که انسان‌ها در تجربه‌شان می‌یابند، به سمبل‌ها بستگی دارد و تنها می‌تواند بیان سمبلیک داشته باشد.

دومین نوع معنی به زبان ارتباط پیدا می‌کند. زبان ابزاری برای بیان است. معنی زبانی جزء مهم زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. خوشبختانه تئوری‌های روابط بین‌الملل نیازی به درگیر شدن با ماهیت زبان به طور عمیق ندارند. اما ما باید دست کم معنی یک سخن یا گزاره و معنایی را که سخنگو مد نظرش است، جدا کنیم. عبارات، دارای یک سری معانی عام هستند. این عبارات برای استفاده افراد مبتنی بر یک سری قواعد است.

اما افرادی که کلمات از زبان آنها صادر می‌گردد مبتنی بر نیت و انگیزه‌هایی در وجود آنها است. با امعان نظر به این تفاوت، برای نمونه در حوزه روابط بین‌الملل، فکر مذاکرات محرمانه پیرامون معنی واقعی پیمان موشک‌های ضد بالستیک در سال 1973 و تفسیری وسیعی که حکومت ایالات متحده در 1985 از این پیمان، ارائه داد. به آن کشور اجازه داد تا در چارچوب مفاهیم و اصطلاحات پیمان مذکور، برنامه جنگ ستارگان را پیش ببرد. این موضوع، منجر به مناظره‌ای پیچیده بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در مورد معنای واقعی مفاهیم و اصطلاحات پیمان مذکور شد و موجبات اصطکاک بین کنگره آمریکا و رئیس‌جمهور را راجع به معنای عبارات کلیدی مختلف در پیمان را فراهم کرد. یک قرارداد یا پیمان در واقع موافقت‌نامه‌ای است که طرفین آن باید به معنای کلمات و مفاهیم پیمان وفادار باشند. مناقشه پیرامون آنچه که عبارات و مفاهیم یک قرارداد بین‌المللی معنا می‌دهد. در اصل، شبیه مناقشه حقوقی روی معنای یک اساسنامه است. طرفین معاهده که تفسیرشان را از مواد توسعه و گسترش می‌دهند در واقع درگیر نوع متفاوتی از مساله می‌گردند.

سومین نوع معنی به «اقدام» و «متنی» که آن اقدام در چارچوب آن انجام گرفته، مربوط می‌شود. در اینجا نیز لازم است تفکیکی صورت گیرد. به عبارت دیگر ضروری است که بین معنای یک اقدام - به مانند معنای یک کلمه - و آن معنایی که اقدام‌کننده مد نظرش است، تفکیک قائل شویم. اقدامات، شبیه کلمات و عبارات، دارای معنی هستند که تحت قواعد عام قرار می‌گیرند. گسترش و توسعه موشک‌ها، برای نمونه، می‌تواند به معنای جنگ تلقی شود. اما «متن» می‌تواند ماوراء لحظه اقدام گسترش یابد. اشغال برلین در سال 1945 در آن زمان به معنای شروع جنگ سرد نبود، لیکن؛ «متنی» که آن اقدام انجام گرفت این معنا را به اذهان متبادر کرد که جنگ سرد شروع شده است. وظیفه نظریه روابط بین‌الملل ممکن است از ارائه معنای واقعی، اقداماتی که انجام می‌دهند، طفره روند. یافتن معانی پدیده‌ها وظیفه خاص و منحصر به فرد، پژوهشگر علوم اجتماعی و

روابط بین‌الملل می‌باشد. این وظیفه از روش پژوهشگران ساقط است. بنابراین؛ می‌توان نتیجه گرفت که متن یک اقدام نمی‌تواند منفک از فهم عاملان از آن متن باشد.

چهارمین نوع معنی به بحث «ایده‌ها» ارتباط دارد. برای عاملان اجتماعی ایده‌ها، معنا دارند. آنچه که افراد از معنای اقداماتشان دارند؛ به ایده‌هایی وابسته است که اندیشه‌شان را مشخص می‌سازد. این ایده‌ها را آنها ارزشمند تلقی می‌کنند. از همین رو؛ می‌توانیم مفهوم «ایدئولوژی» را بر آنها حمل کنیم. آنچه که افراد از معنای اقداماتشان دارند به انتظاراتی وابسته است که آنها از اقدامات دیگران دارند. این موضوعات در روابط بین‌الملل با عاملان انسانی در سر دارند، مردود می‌شمارند. لیکن؛ نظریه‌های دیگری نیز وجود دارند که بر عاملان انسانی متمرکز هستند و ایده‌ها و ایدئولوژی‌هایی که آنها دارند و بر رفتار یکدیگر تاثیر گذار است، مورد توجه قرار می‌دهند.

این دسته از نظریه‌ها در روابط بین‌الملل بر حوزه سیاست خارجی معطوفند. بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل مستقماً درگیر سیاست خارجی و سیاست دفاعی ایالات متحده آمریکا هستند.

به طور خلاصه می‌توان گفت، انواع معنی چهار مورد می‌باشد: تجربه، زبان، اقدام و خودآگاهی. پست پوزیتیویست‌های روابط بین‌الملل اهمیت بالایی به «معنی» جهت فهم و تفسیر واقعیت‌های بین‌المللی می‌دهند. و آن را متد علمی فهم جهان اجتماعی قلمداد می‌کنند. همین امر منجر به ظهور هرمنوتیک یا سنت تفسیری در روابط بین‌الملل گشته است. (Hollis and Smith, opcit, 68-71)

تمام چهار نوع «معنی» که ذکر آن رفت، ارتباط مستقیمی به سنت هرمنوتیک دارد. این سنت بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان روابط بین‌الملل را تحت تاثیر خویش قرار داده است. در بحث‌های فرانظری اخیر در رشته روابط بین‌الملل برداشت‌های تفسیری و هرمنوتیک توجه زیادی را به خود جلب کرده است. در واقع به رغم تداوم سلطه برداشت‌های پوزیتیویستی در روابط بین‌الملل، برداشت هرمنوتیک چنان مورد توجه قرار گرفته است که دیگر به راحتی

نمی‌توان آن را از حوزه روابط بین‌الملل کنار گذاشت. (بزرگی، پیشین: 211)

پیروان هرمنوتیک در روابط بین‌الملل، سنت پوزیتیویستی حاکم بر روابط بین‌الملل را تحت شدیدترین حملات قرار داده‌اند، الگوهای فکری در چارچوب این معرفت به ویژه رئالیسم را مورد انتقادات شدید قرار داده‌اند.

یکی از مفاهیم کلیدی پست پوزیتیویست‌ها در مقام تفسیر واقعیت‌های بین‌المللی «معانی بیناذهنی» است. پست پوزیتیویست‌ها به شبکه معانی متشکل از «معانی بیناذهنی» توجه دارند. و نه به آگاهی فردی یا معنای ذهنی. از دید آنها مقصود و منظور افراد، مثل رفتار آنها، به وجود قبلی «دنیای معانی مشترک» متکی است. کلیه سیستم‌های اجتماعی و سیاسی از جمله سیستم جهانی حاصل رویه‌های اجتماعی و معانی بیناذهنی هستند. بر این اساس از آنجا که معانی بیناذهنی ساخته خود انسان هستند، قابل تغییر نیز هستند. (همان: 217)

«رهایی» از اهداف مطالعات روابط بین‌الملل در قلمرو نظریه انتقادی بین‌الملل به حساب می‌آید که معنا و مضمون آن را در اینجا به بحث می‌گذاریم هدف «رهایی» در کانون توجه نظریه‌هایی انتقادی روابط بین‌الملل بوده است آن دسته از نظریه پردازان روابط بین‌الملل که رهایی را هدف مطالعات خویش قرار داده‌اند، نسبت به امکان تغییر ارزشمند نظام بین‌الملل خوش بین‌اند. حتی اگر گاهی احتمال آن را منتفی بدانند. پست پوزیتیویست‌هایی که رهایی را در زمینه نظم جهانی طرح می‌کنند به امکان برقراری آشتی بین رهایی و نظم عنایت دارند. آنها رهایی را بر نظم مقدم می‌شمردند. رهایی را می‌توانیم به معنای استقرار جامعه‌ای تلقی کنیم که در آن امکان گسترش نوعی آزادی عمل در سرتاسر جهان و حمایت از آن وجود دارد. پس مسأله از اینجا ریشه می‌گیرد که سیاست جهانی را چگونه بازسازی کنیم که برای تمام افراد بستر منطقی، سازمان سیاسی عادلانه و دموکراتیک ایجاد شود. (رنگر، پیشین: 276-285)

افلاطون در جمهوری، شاید در یکی از مشهورترین تصویرهای ذهنی‌اش، جامعه را به شکل غاری مجسم می‌کند. برخی اصرار دارند که هر چه هست همین غار است،

ولی برخی دیگر مدعی‌اند که نوری بیرون از غار است و شاید فقط به خاطر این نور است که ما داخل غار را می‌بینیم. در زمینه بحث کنونی، بهتر است بگوییم که اغلب پژوهش‌های پوزیتیویستی روابط بین‌الملل، یا بر آن هستند که هر چه هست همین غار یعنی جامعه بین‌المللی، نظام بین‌المللی یا هر چه شما بنامید، است. یا در مورد احتمال وجود چیزی بیرون از این غار، فارغ از برداشتی که از بیرون این غار دارند، بی‌اطلاعتند و برای شان مهم نیست. جذابیت موضوع از بسیاری جهات در همین نکته است. در کلام افلاطون فقط می‌توانیم در پرتو نور ضعیفی که در غار است داخل آن را ببینیم و البته آن چه می‌بینیم به شکل سایه‌هایی است. معنایش این نیست که نمی‌توانیم شرح جالبی از سایه‌ها به دست دهیم. معنایش این هم نیست که نمی‌توانیم شرح جالبی از سایه‌ها به دست دهیم، معنایش این هم نیست که این سایه‌ها اهمیتی ندارند. زیرا همه ما داخل غار هستیم و بنابراین؛ از نظر ما سایه‌ها واقعیت دارند.

آنهایی که با هدف رهایی به مطالعه پدیده‌های روابط بین‌الملل می‌پردازند، بیرون از جریان اصلی پژوهش‌های معاصر در روابط بین‌الملل به سر می‌برند. نظریه پردازانی که این هدف را دنبال می‌کنند تکیه گاه خود را بر آن طرز فکر باشکوه و گسترده‌تری می‌بینند که شامل افکار کانت و هگل، مارکس، وبر، دورکیم و فروید می‌شود. آنها می‌دانند که بیرون از غار نوری هست - نور روند تاریخی واقعی - و به دنبال آن هستند که نور به داخل غار هم بتابد تا بتوانند داخل غار را زیر نور کامل به خوبی ببینند. آنها معتقدند که این کار باعث تغییر شکل غار می‌شود. زیرا، تمامی کسانی که به دیدن آن به شکلی که واقعا هست، اهمیت می‌دهند، می‌توانند درون آن را ببینند. وظیفه علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل این است که به شکلی خستگی‌ناپذیر، ساختارهای عمومی و واقعی قدرت را در جامعه در معرض دید قرار دهند تا قلمرو حکومت دموکراتیک و مستقل گسترش یابد. (همان: 305-304)

در واقع هدف رهایی به تعبیر کانت در کتاب «صلح ابدی» این است که از خلال

کدامین مسیر می‌توانیم به صلح و آزادی در جهان دست پیدا کنیم. پست پوزیتیویست‌های انتقادی درصدد علمی کردن و نمایاندن یک زندگی اخلاقی در نظام بین‌الملل مبتنی بر دولت‌ها هستند. یعنی اینکه؛ آنها وظیفه خود می‌دانند که «رهایی» را در سیاست جهانی امکان پذیر نمایند. رهایی یک مفهوم منفی از آزادی است. که شامل از بین بردن محدودیت‌های غیرضروری و مخلوق جامعه است. رهایی آزاد سازی مردم از قید و بندهایی است که آزادی عمل آنها را در انتخاب؛ با تنگناهای مواجه می‌سازد. در این معنی تاکید بر این است که تحمیل‌ها و ناخواستنی‌هایی که به طور غیر ضروری آزادی فردی را محدود می‌سازد؛ بیرون رانده شوند. رهایی تامین آزادی از محدوده‌های تصدیق نشده می‌باشد که در آن روابط سلطه، فراهم می‌کند. اعتقاد عمومی به این تفاهم‌هاست، که رهایی را به نشانه تمایل به خودمختاری تبدیل می‌کند. رهایی در روابط بین‌الملل به معنای آزاد بودن، حاکم بودن بر سرنوشت خویش و دارا بودن توانایی آغاز و ابتکار عمل است. رهایی با خودمختاری آغاز می‌شود. خودمختاری به خودی خود کافی نیست. در این راستا کشف چشم اندازی برای گسترش توانایی انسان برای حاکمیت بر سرنوشت خویش باید شامل کاوش برای امنیت باشد، تقاضای خودمختاری باید در عین حال تقاضای امنیت نیز باشد. امنیت به معنای فقدان تهدیدها مستلزم رهایی است، زیرا؛ خودمختاری نیز متکی است به حدودی اطمینان در مورد «فقدان تهدیدها». امنیت چیزی است که از خودمختاری محافظت یا آن را تضمین کند. هیچ خودمختاری بدون امنیت وجود ندارد. اگر امنیت افراد و گروهها تامین نشود، پیگیری و تلاش آنها برای آزادی نیز به جایی نخواهد رسید.

امنیت و رهایی دو روی یک سکه هستند. خشونت، جنگ، فقر، ستم سیاسی و فقر آموزشی، فقط، بعضی محدودیت‌های هستند که «بودن خوب» افراد و گروهها را تهدید می‌کند. هر چند توانایی عمل آزادانه آنها را نیز به خطر می‌اندازد. امنیت با دفاع از آزادی و خودمختاری در برابر تهدیدها موثر می‌شود. به همین دلیل؛ مفهوم رهایی به

طور اجتناب ناپذیری با امنیت درهم می‌آمیزد. اگر هدف مطالعات انتقادی در روابط بین‌الملل، رهایی است که خود مستلزم خود مختاری و امنیت است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که امنیت چه کسی در جهت رهایی باید تامین شود. به تعبیر دیگر در اینجا سه پرسش قابل طرح است؛ اول اینکه امنیت چیست؟ دوم؛ امنیت چه کسی را باید تامین کنیم و به وسیله چه نمایندگان و چه راهبردهایی این امنیت به دست می‌آید. پست پوزیتیویست‌های انتقادی پاسخ می‌دهند، با اجتناب از دولت‌گرایی جریان اصلی گفتمان امنیت از دید پست پوزیتیویست‌های انتقادی، دولت دارای حاکمیت یکی از علت‌های اصلی ناامنی است و پیش از آنکه راه حل باشد، خود بخشی از مشکل و مساله است. لذا مطالعات پست پوزیتیویستی انتقادی، توجه خویش را به جای امنیت دولت دارای حاکمیت، به امنیت بشریت معطوف کرده است. این از یک نظر احیا کننده ایده کانت در مورد «نظام عالمگیر امنیت سیاسی عمومی است که بیشتر از دولت‌ها، بشریت را موضوع امنیت می‌داند. بر اساس این تعریف امنیت فقط تامین کننده دولت‌های خاص دارای حاکمیت نیست. در واقع؛ اصلاً نمی‌تواند یک امر اختصاصی و خاص باشد؛ بلکه باید به تمامی روابط اجتماعی انسان در تمامی جوامع تعمیم یابد. این به معنای آن است که امنیت نمی‌تواند، از منظر راهبردی سنتی درک شود. امنیت حقیقی که در گرو «رهایی» است تنها می‌تواند به وسیله مردم و گروه‌ها به دست می‌آید، البته اگر آنها دیگران را از آن محروم نکنند.

با اجتناب از خاص‌گرایی آمیخته با دولت، پست پوزیتیویست‌های انتقادی از یک وضعیت نظری دفاع می‌کنند که متعهد به هدف رهایی نوع بشر است. آنها با این هدف دست به مطالعات روابط بین‌الملل می‌زنند و یا به تعبیر بهتر؛ هدف روابط بین‌الملل را این می‌دانند که امکانات و زمینه‌ها را برای جامعه اخلاقی و سیاسی فراهم نمایند که نه فقط در ماوراء مرزهای دولت دارای حاکمیت، بلکه در درون این مرزها گسترش یابد. این با غلبه بر بیگانگی بین جوامع و تاسیس یک نظام امنیتی سیاسی عمومی میسر است

که مبتنی بر رهایی جهان است. خلاصه اینکه رهایی می‌تواند به مثابه تاسیس جامعه‌ای محسوب شود که امکان توسعه و حمایت از خودمختاری جهانی را می‌دهد. در چنین جامعه‌ای تمام صورت‌های کنارگذاری که به صورت اجتماعی و غیرضروری پدید آمده‌اند؛ مردود می‌باشد. (دیوتیاک و دردریان، 1380: 80-66)

هدف دیگر مطالعات روابط بین‌الملل از دید پست‌پوزیتیویست‌ها که بیشتر از سوی پست‌مدرن‌های روابط بین‌الملل طرح گردید؛ شالوده‌شکنی است. از دیدگاه این دسته از اندیشمندان روابط بین‌الملل، هدف هر گونه مطالعه و پژوهش در روابط بین‌الملل باید فرو ریختن پارادایم و معرفت حاکم بر این رشته باشد. آنها این پارادایم و معرفت حاکم را مدرنیته با معرفت‌شناسی پوزیتیویسم می‌دانند. البته همانگونه که پیش‌تر نیز عنوان شد، این شالوده‌شکنی، درصد فرو ریختن تمامی مولفه‌های مدرنیته - از جمله مولفه‌های هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی است. به خاطر فرو ریختن پایه‌های معرفتی مدرنیسم در روابط بین‌الملل است که آر.جی. رنجر، از جریان پست‌مدرن در روابط بین‌الملل به عنوان یک شیخ یاد می‌کند. او می‌نویسد: «فکر می‌کنم اغراق نیست اگر عبارتی مشهور را به عاریت بگیریم و بگوییم که از نظر بسیاری شبحی دارد روند کلی نظریه روابط بین‌الملل را تسخیر می‌کند. این شیخ پست‌مدرنیسم است.» (رنجر، پیشین: 312)

هر چند این دسته از پست‌پوزیتیویست‌ها در نائل آمدن به شکستن شالوده‌های مدرنیسم در روابط بین‌الملل یکپارچه نیستند و سبک و مشرب و موضوعات گوناگونی را مطرح می‌کنند، لیکن؛ از منظر روش‌شناسی و معرفت‌شناسی، همه آنان هدفی را که دنبال می‌کنند؛ در واقع انتقاد از نارسایی‌های پژوهش در حوزه روابط بین‌الملل پوزیتیویستی است. مجموعه رهیافت‌های پست‌پوزیتیویست‌های پست‌مدرن مجموعه‌ای از استدلال‌های انتقادی را تشکیل داده‌اند تا بر غلبه و سلطه عقل محور پوزیتیویستی اثر بگذارند. آنها بی‌تردید با مسائل واقعی سر و کار دارند، و این کار را به

شیوه‌ای متمایز انجام می‌دهند، شیوه سخن گفتن‌شان یکی نیست. همان‌طور که حرفشان یکی نیست. اما گرایش ذهنی‌شان به ظاهر همخوان با بهتر بگوییم که لحن کلامشان شبیه بهم است. از گرایش‌های ذهنی‌شان، چنین پیدا است که آنها هدف هر پژوهش در روابط بین‌الملل را شالوده‌شکنی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی مدرنیسم در روابط بین‌الملل می‌دانند. (همان: 319-321)

شالوده‌شکنی یک سبک و روش عمومی است که به‌طور ریشه‌ای آنچه مفاهیم و تضادهای مفهومی در روابط بین‌الملل را تثبیت می‌کند، برهم می‌زند. اصلی‌ترین نکته آن این است که اثرات و هزینه‌های تولید شده توسط هم‌سازی تضادها، مشخص شود تا رابطه انگلی میان اصطلاحات متضاد در علم روابط بین‌الملل مسدود نگردد و برای جابجا کردن و جانشین ساختن آنها تلاش شود. تضادهای مفهومی در روابط بین‌الملل هرگز به روشنی خنثی نیستند، بلکه به ناچار سلسله‌مراتبی‌اند. یکی از دو اصطلاح متضاد نسبت به دیگری رجحان و برتری دارد. این اصطلاح ممتاز بر حضور، اولویت، برخوردار، خالص بودن یا هویتی دلالت می‌کند که دیگری فاقد آن است. مثل حاکمیت در مقابل آنارشی، شالوده‌شکنی تلاش می‌کند که نشان دهد، این تضادها ناپایدار هستند. زیرا اغلب هر اصطلاحی قبلاً وابسته به دیگری بوده است. در حقیقت اصطلاح ممتاز تنها با درهم شکستن وابستگی‌اش به اصلاحات پیرامون خود، به رجحان و برتری دست یافته است.

پست‌پوزیتیویست‌های پست‌مدرن هدف اندیشمند روابط بین‌الملل در مطالعات را این می‌داند که به نقد متون و گفتمان‌های نظری روابط بین‌الملل به ویژه گفتمان‌های غالب که اغلب پوزیتیویستی هستند؛ پردازند و از شالوده‌شکنی برای آشکار ساختن تناقضات درونی آنها استفاده کند تا مشخص شود که بنیادهای معرفت‌دل‌بخوانانه هستند و می‌توان تفاسیر بدیلی از متن را کشف کرد که امکان نوع معانی را می‌دهد و از این طریق آنها این برداشت را که مولف می‌تواند تفسیر مشروع واحدی از متن به

وجود آورد، رد می‌کنند. (مشیرزاده، 1381: 61)

در واقع پست پوزیتیویست‌ها معتقدند که یک پژوهشگر روابط بین‌الملل سه هدف در مطالعات خویش را باید دنبال کند: هدف‌سازی، گفتگو و بازسازی. اولین مرحله یعنی‌سازی. ابزاری برای بر ملا ساختن امور نهفته و غیبت‌ها در برداشت‌ها و تبیین‌های موجود ما از روابط اجتماعی فراهم می‌آورد. قرائت و تفسیر دوبارهٔ متون بنیادی، ابزار مقدماتی برای گشودن بحثی ظاهراً مختوم در باب درک ما از مفاهیم کلیدی ارائه می‌کند. تعبیر دربارهٔ متون کلاسیک یا فهم معنای مفاهیم کلیدی- دولت- امنیت، قدرت و آنارشی ما را قادر می‌سازد که وجوه مشترک متنی حضورها و غیبت‌ها را ارزیابی کنیم و مبنایی برای بی‌ثبات کردن گفتمان مسلط در روابط بین‌الملل عرضه کنیم که مبتنی بر ادراک‌هایی پذیرفته شده و یکپارچه است. با انکار امکان یک گفتمان نهایتاً عینی و توجه به نگرش بین‌الذهانی، توجیه‌های پوزیتیویستی و مدرنیستی از قدرت سیاسی مورد سوال قرار می‌گیرند. این امر به پذیرش این نکته، می‌انجامد که ما با رفتار قاعده‌مند پیچیده و اتفافی سر و کار داریم که تنها دریافت گفتمان، قراردادهای بحث، عادت‌ها، عرف‌ها و اعمال سیاسی مولد آن، قابل فهم است. این فرآیند گامی ضروری برای بازاندیشی دوبارهٔ خودمان و وضعیت سیاسی‌مان است. اما این گام به تنهایی کافی نیست. مشکل آفرینی برای دولت به خودی خود هدف نیست، بلکه؛ انگیزه‌ای است برای گفتمان و احتمالاً عمل در زمانی که مبنای مشروعیت قدرت دولت به نوبهٔ خود بی‌ثبات می‌شود. بنابراین؛ هیچ گفتمان منفردی نمی‌تواند تصویری واضح از حقیقت به ما ارائه کند، بلکه؛ برای گسترش افق‌های گفتگو و ایجاد انعطاف و پیچیدگی بیشتر در تفکر، تعدد دیدگاه‌ها ضروری است. این ما را ضرورتاً به مرحله دوم، یعنی؛ گفتگو سوق می‌دهد.

مرحله دوم، مرحله گفتگو، آنتی تز مقدار زیادی از نظریه و عمل غالب و مسلط در روابط بین‌الملل است که تعدد برداشت‌ها از واقعیت اجتماعی را انکار می‌کند. این

مرحله؛ در مخالفت با یک گفتمان منفرد و مسلط، گفتگویی را پیشنهاد می‌کند که باز است و دستور بحث تعیین شده‌ای ندارد. باب گفتگو باید برای پذیرش مقولات و شرکت کنندگان جدید باز باشد. به ویژه برای دیدگاه‌هایی که قبلاً در حاشیه بوده‌اند. چنین امری روابط اجتماعی خاص را تشویق می‌کند که منشاء تعریف دوباره سیاست و فضای سیاسی هستند و فهم، آگاهی از تمایز و همدلی با سایر فرهنگ‌ها و جوامع را افزایش می‌دهد.

درک این نکته حائز اهمیت است چنین برداشتی، ممکن است به کثرت بیش از حد دیدگاهها در گفتگو منجر شود و این امر خالی از اشکال نیست. این برداشت، پرسش‌هایی مطرح می‌کند درباره اینکه چه کسانی می‌توانند در این کار شرکت کنند. آیا همه دیدگاهها در گفتگو موقعیتی برابر دارند و آیا اصلاً هر گفتگویی مجاز. پیامد این دلمشغولی‌ها این است که این تعدد گفتگوها نمی‌تواند بی‌وقفه به خود بازگردد. هدف گفتگو نمی‌تواند صرفاً نقد گفتمان‌های مسلط باشد، زیرا این امر موجب تحدید و فروبستگی امکانات و انجام گفتگویی عینیت یافته می‌شود افزون بر آن چنین عملی به نوعی به نظریه انتقادی منجر می‌شود که از عناصر فکری افراطی تهی است. بنابراین؛ گفتگو روشی برای فهم است و خود نمی‌تواند هدف این فهم باشد. به عبارت دیگر، نقطه آغاز گفتگو باید الزاماً نوعی دلمشغولی به منافع هنجار گذار و رهایی بخش باشد که در مرکز پست پوزیتیویست انتقادی قرار دارد. این مرحله ما را به سوی مرحله سوم سوق می‌دهد. جمع‌بندی دوباره و بازسازی.

مرحله سوم، بازسازی، از نقدهای گوناگون ساختار موجود در روابط بین‌الملل بهره می‌گیرد. مهمترین جز این مرحله، جمع‌بندی دوباره بودن به صورت شدن است. به صورت امکانی که ریشه آن به نگرشی از آگاهی انسان می‌رسد. که تاریخ خاص خود، تکامل خاص خود و چارچوب‌هایی برای درک و تفسیر دارد. پیامد دیگر آن جمع‌بندی دوباره نگرش نسبت به شکل تفسیری و ماهیت دولت مدرن، نظام بین‌دولت‌ها و

روابط بین‌الملل است. این امر سبب می‌شود از یک سو، پرسش‌ها و دلمشغولی‌های سنتی روابط بین‌الملل به صورت متفاوتی طرح شود، و از سوی دیگر پرسش‌ها مقولات و مشکلاتی مطرح می‌شود که می‌باید در مرکز روابط بین‌الملل باشد. اما به به دلیل شیوه سنتی، شکل‌گیری موضوع تاکنون در حاشیه بوده است. واسازی نقطه آغازی افرازی ارائه می‌دهد. حال آنکه کانون اصلی مرحله سوم جمع‌بندی و تعریف دوباره امر سیاسی در روابط بین‌الملل است. (رنگر و هافمن، پیشین: 189-191)

منابع:

- 1- چالمرز، آلن. اف. (1378) *چیستی علم*، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- 2- مگی برایان، (1377)، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- 3- وحید بزرگی، (1377)، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*، تهران: سنی.
- 4- ویل دورانت، (1373)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه: عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- 5- ریچارد دیوتیاک و جیمز در دریان، (1380)، *نظریه انتقادی*، پست مدرنیست، *نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- 6- نیک رنگر و مارک هافمن، (1379)، «مدرنیته، پست مدرنیسم و روابط بین‌الملل»، در: فردریک جیمسون و... *منطق فرهنگی سرمایه‌داری متاخر*، ترجمه: مجید محمدی و... تهران: هرمس.
- 7- ان جی. رنگر، (1382)، *روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مساله نظم جهانی*، ترجمه لیل سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- 8- هانز جی، مورگنتا، (1374)، *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- 9- محمود سریع القلم، (1371)، *سیر روش و پژوهش در روابط بین‌الملل*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- 10- عبدالکریم سروش، (1357)، *نقدی و درآمدی بر تضاد دیالکتیکی*، تهران: حکمت.

- 11- علی شریعتمداری، (1379)، *فلسفه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- 12- جوزف فرانکل، (1371)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: اطلاعات.
- 13- ژرژ کوروچ، (1351)، *دیالکتیک یا سیر جدالی و جامعه‌شناسی*، ترجمه: حسن حبیبی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- 14- حمیرا مشیرزاده، (1381)، «تجردگرایی و روابط بین‌الملل»، در: عباس ملک، *مقالاتی درباره روابط بین‌الملل: یادنامه دکتر هوشنگ مقتدر*، تهران: وزارت امور خارجه.
- 15- رابرت هولاپ، (1378)، *یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.

16- Bartelson , Jens (2000), Three Concepts of Globalization, **Intenational Sociology**, Vol, 15 (2)

17- Burchill, Scott (1996), "Realism and Neo- realism" , in Scott Burchill and Andrwlinklater (eds), **Theories of International Relations**, (London: Macmillan LTD)

18- Campbell, David (1988), "Recent Changes in Social Theory: Questions for International Relations", in: Richard Higgott (ed), **New Directions in International Relations? Australian Pespertives**, (Canberra, The Australian National University).

19- Hollis Martin and Steve Smit (1992), **Explaining and Understanding International Relations**, (Oxford: Oxford university Press).

20- Hollis Martin and Steve Smith (1992), **Explaining and Understanding International Relations**, (oxford: oxford university press).

21- Kreisler, Harry (2003) Theory and International Politics, Conversation with Kenneth- N. Waltz, **Internet:**

<http://globetrotter.berkeley.edu/people3/Waltz/waltz-con2.htm>.

22- McClelland, Charles A. (1969), "International Relations: Wisdom or Science?" In: James N. Rosenau (ed), **International Politics and Foreign Policy**, (New York: Free Press).

23- Morgenthau, Hans, (1995), "The intellectual and Political Function of Theory", in: James Der Derian (ed), **International Theory- Critical Investigations**, (London:Macmillan).

24- Shapcott, Richard (2001), Practical Reasoning Constructivism, Critical Theory and the English School, Paper Prepared for the 4th pan European Conference, university of Kent, Canterbury, September 8-10th, **Internet**: University of Kent Site.

25- Todorean,Olivia Rusu-, In Between Positivism and Post- Positivism, A Personal Defence of Empirical Approaches to Social Science, Internet: www.Polito.Ubbcluk.Ro/EASt.Easst6/todorean.htm.

26- Waltz, Kenneth N. (1979), **Theory of International Politics**, Reading, Massachusetts, Addison- Wesley.